

کودک برای دستیابی به حل مسائل روانی رشد یعنی غلبه بر نومیدی‌های نارسیسی [۱] و معماهای اودیپی و رقابت‌های برادری و خواهری و کسب توان رها شدن از وابستگی‌های کودکی و وصول به احساس شخصیت و درک ارزش‌ها و وظایف اخلاقی خویش، باید آنچه را که در خودآگاه او می‌گذرد درک کند تا بتواند با آنچه در ناخودآگاه او می‌گذرد مقابله نماید.. دستیابی کودک به این فهم و به این قدرت مقابله، از راه درک عقلی ماهیت و محتوای ناخودآگاه خویش صورت نمی‌گیرد بلکه از طریق آشنا شدن با ناخودآگاه بوسیله‌ی خیالبافی یعنی از راه باز اندیشی و بازسازی عناصر مناسب قصه‌ای که می‌نشود و با فشارهای ناخودآگاه او مطابقت دارند و از راه خیال‌پروری درباره‌ی آنها انجام می‌گیرد.

با این کار کودک محتوای ناخودآگاهش را به خیال بدل می‌سازد و در نتیجه امکان پیدا می‌کند که با آن محتوا روبه‌رو شود. در اینجاست که ارزش بسیار افسانه‌های جن و پری آشکار می‌شود چرا که این افسانه‌ها ابعاد نوینی به قوه‌ی تخیل کودک می‌بخشند در حالیکه برای او غیرممکن است بدین خوبی و پیش خود به کشف آنها دست یابد. و از این مهم‌تر اینست که شکل و ساختار افسانه‌ی جن و پری تصاویری به کودک عرضه می‌دارد که می‌تواند آنها را در خیالبافی یعنی در رویاهای بیداری خود وارد سازد و در نتیجه زندگی خویش را بهتر به پیش برد.

ناخودآگاه چه در کودک و چه در بزرگسال تعیین‌کننده پرتوان رفتار به شمار می‌رود. هنگامی که ناخودآگاه سرکوب شود و از ورود محتوای آن به درون آگاهی جلوگیری گردد، مشتقات این عناصر ناخودآگاه، سر انجام بخشی از ذهن خودآگاه شخص را فرا می‌گیرند و اگر غیر از این باشد شخص مجبور می‌شود این عناصر ناخودآگاه را چنان سخت و جبری مهار کند که شخصیت به شدت لطمه ببیند. اما وقتی ماده‌ی ناخودآگاه تا حدی امکان یابد که به خودآگاه برسد و در تخیل به کار رود نیروی بالقوه‌ی آسیب‌رسانی آن به خود ما و به دیگران بسیار کاهش می‌یابد و در این صورت می‌توان قسمتی از این نیرو را در راه خدمت به هدف‌های مثبت بکار انداخت. با اینهمه غالب پدران و مادران عقیده دارند که باید کودک را از آنچه بیشتر او را پریشان می‌سازد یعنی از دل‌نگرانی‌های بی‌شکل و بی‌نام از خیال‌های در هم و خشم‌آلود و حتی خشونت‌بار منصرف ساخت. پدران و مادران بسیاری بر این باورند که فقط واقعیت خودآگاه یا تصویرهای خوشایند و برآورنده‌ی آرزوها باید به کودک ارائه شود بطوری که کودک تنها در معرض جنبه‌ی آفتابی و فرحبخش امور زندگی قرار گیرد. اما این شیوه یک سویه ذهن را یک سویه تغذیه می‌کند در حالی که زندگی سراسر فرحبخش و آفتابی نیست.

اکنون همه می‌خواهند از کودک پنهان سازند که منشاء بسیاری از نابسامانی‌های زندگی، طبیعت خودمان یعنی تمایل آدمیان به اعمال تجاوزآمیز و ضداجتماعی و خودخواهانه‌است. اعم از اینکه این امر از خشم ناشی شود یا از دل نگرانی. در عوض می‌خواهیم کودکانمان باور کنند که افراد بشر همه ذاتاً خوبند. اما کودکان می‌دانند که خودشان همیشه خوب نیستند و اغلب، حتی وقتی خوبند ترجیح می‌دهند که خوب نباشند و این مغایر با آن چیزی است که از پدر و مادر خود شنیده‌اند و در نتیجه کودک در نظر خودش موجودی شریر جلوه می‌کند.

فرهنگ مسلط، به ویژه تا آنجا که به کودکان مربوط است می‌خواهد ادعا کند که سوی تاریک در وجود آدمی وجود ندارد و چنین وانمود می‌کند که به بهترگرایی خوش‌بینانه‌ای اعتقاد دارد. هدف روانکاوی هم فرض می‌شود که آسان کردن زندگی است در حالیکه این هدف به هیچ رو مورد نظر بنیان‌گزاران آن نبوده است. روانکاوی بدین منظور ایجاد گردید که آدمی را در پذیرش ماهیت نامشخص زندگی توانا سازد بی آنکه مغلوب زندگی شود یا به فرار از واقعیات توسط جوید. تعلیم فروید اینست که آدمی فقط در صورتی می‌تواند مفهومی و معنایی را از درون هستی خویش بیرون بکشد که دلیرانه بر ضد آنچه در نظرش نابرابری‌های خردکننده می‌باشد، پیکار کند.

این درست همان پیامی است که افسانه‌های جن و پری به هزاران شکل به کودک می‌فهمانند: که پیکار بر ضد مشکلات طاقت‌فرسای زندگی اجتناب‌ناپذیر است و این پیکار جزء ذاتی هستی آدمی است. اما اگر کسی ضعف نشان ندهد و با ثبات قدم، سختی‌های دور از انتظار و اغلب غیرعادلانه را پذیرا شود، بر همه‌ی موانع غلبه می‌کند سر انجام پیروزمند سر بر می‌آورد. قصه‌های مدرن که برای کودکان نوشته می‌شود به ویژه از اینگونه مسائل و مشکلات وجودی پرهیز می‌کنند هرچند که این مشکلات برای ما همه مسائل بسیار مهمی به شمار می‌روند. کودک بیشتر بدان نیاز دارد که به گونه‌ای نمادی، راهنمایی‌هایی درباره‌ی طرز مقابله با اینگونه مسایل و عبور بی‌خطر به مرحله‌ی بلوغ دریافت دارد. قصه‌های امن امروزی از مرگ و از پیری که حد نهایی هستی است و از آرزوی آدمی برای زندگی جاویدان ذکری ندارند. افسانه‌های جن و پری بعکس، کودک را بی‌پرده با معماهای بنیانی آدمی روبرو می‌سازند. بطور مثال بسیاری از قصه‌های جن و پری با مرگ مادر یا پدر آغاز می‌شوند. در این افسانه‌ها مرگ پدر یا مادر با مسائل غم‌انگیزی همراه است همانطور که وقوع این امر یا ترس از وقوع آن در زندگی واقعی همان مسائل را به وجود می‌آورد. برخی از این قصه‌ها درباره پدر و مادر سالمندی سخن می‌گویند که تصمیم می‌گیرند کارها را به نسل نو واگذار کنند اما پیش از اینکه این تصمیم انجام‌پذیر گردد، جانشین باید توانایی و شایستگی خود را در به دست گرفتن امور به ثبوت برساند. قصه‌ی برادران گریم [۲] بنام «سه پسر» [۳] اینگونه آغاز می‌شود: «روزی و روزگاری پادشاهی بود که سه پسر داشت... وقتی پادشاه پیر و فرسوده شد و در اندیشه‌ی مرگ خود بود

نمی‌دانست پادشاهی را به کدام یک از پسرانش به وراثت واگذار کند. پادشاه برای آنکه بتواند تصمیم بگیرد، وظیفه‌ی دشواری را در برابر هر یک از پسران خود قرار می‌دهد تا هر کس آن وظیفه را بهتر انجام دهد، پس از مرگ او پادشاه شود.» ویژگی افسانه‌های جن و پری اینست که مسائل هستی را کوتاه و مشخص بیان می‌کنند و در نتیجه کودک امکان می‌یابد که با این مسائل در شکل اصلی آنها روبرو شود در حالی که تفصیل مطلب و پیچیده کردن آن باعث ابهام امور در نظر کودک خواهد گردید. افسانه جن و پری همه چیز را ساده می‌کند. شخصیت‌ها به روشنی ترسیم و امور جزئی حذف می‌شوند مگر آنکه بسیار مهم باشند. شخصیت‌ها همه نمونه‌های کلی‌اند و جنبه‌ی فردی ندارند.

به خلاف آنچه در بسیاری از قصه‌های امروزی کودکان روی می‌دهد، در قصه‌های جن و پری، بدی نیز به قدر نیکی در همه جا حاضر است. عملاً در هر یک از افسانه‌های جن و پری خیر و شر به صورت برخی شخصیت‌های قصه و اعمال این شخصیت‌ها تجسم می‌یابند همان‌گونه که نیکی و بدی در پهنه‌ی زندگی حضور دارند و هر کس به سوی این هر دو گرایش پیدا می‌نماید. همین دوگانگی است که مسئله‌ی اخلاق را مطرح می‌سازد و برای حل آن بشر باید تلاش بسیار به خرج دهد. شر در این قصه‌ها خالی از جاذبه‌های خاص خود نیست و به شکل غول نیرومند یا اژدها یا نیروی زن جادوگر یا ملکه‌ی مکار (در قصه‌ی سفیدبرفی) نشان داده می‌شود و اغلب به طور موقت از برتری برخوردار است. در بسیاری از افسانه‌های جن و پری غاصبی ستمگر چندی موفق می‌شود مکانی را که به حق به قهرمان تعلق دارد به تصرف خود در آورد چنانکه خواهران شریر در قصه‌ی «سیندرلا» چنین می‌کنند. شریر فقط بدین سبب که در پایان قصه جزا می‌بیند، از نظر آموزش اخلاقی در افسانه‌های جن و پری اهمیت پیدا نمی‌کند هر چند که اینهم جزئی از مطلب است. در حقیقت در افسانه‌های جن و پری نیز همچون صحنه‌ی زندگی، جزا و هراسی که جزا القا می‌کند. بازدارنده‌ی محدودی در برابر ارتکاب جرم است. اعتقاد به اینکه جرم سودی در بر ندارد، چه بسیار که بازدارنده‌ای کارا تر می‌باشد و به همین جهت است که در افسانه‌های جن و پری آدم شریر همواره بازنده‌است. بعلاوه این حقیقت که تقوی سرانجام پیروز می‌شود پیروی از اصول اخلاقی را تشویق نمی‌کند بلکه این تشویق بدان سبب است که قهرمان در نظر کودک پرجاذبه‌ترین است و کودک در همه‌ی آزمایش‌ها خود را با قهرمان همانند می‌سازد. بر اثر این همانند سازی، کودک گمان دارد که در همه‌ی محنت‌های قهرمان شریک رنج‌های اوست و پا به پای قهرمان هنگامی که تقوی بر شر غلبه می‌کند، پیروز می‌شود. کودک این همانندسازی‌ها را خود به خود انجام می‌دهد و ستیزه‌های درونی و بیرونی قهرمان، پیروی از اصول اخلاقی را در ذهن کودک جایگیر می‌سازد.

در افسانه‌های جن و پری شخصیت‌ها دو ارزشی [۴] یعنی در یک زمان هم خوب و هم بد نیستند، آنطور که ما همه در عالم واقع هستیم، بلکه چون قطبی کردن [۵] بر ذهن کودک تسلط دارد، در افسانه‌های جن و پری نیز قطبی کردن حاکم است.

شخصیت قصه یا سراسر خوبست یا بد و در این میانه چیزی وجود ندارد. یک برادر کودن است و برادر دیگر باهوش. یک خواهر باتقوی و سخت کوش است و خواهر یا خواهران دیگر هرزه و تنبل. یکی زیباست و دیگران زشت. پدر و مادر یکی مهربان است و دیگری شریر. منظور از قرار دادن این شخصیت‌های متضاد در برابر یکدیگر تأکید بر روی رفتار درست‌تر یا شخصیت نیکو نیست بدان‌گونه که در افسانه‌های هشدار[۶] صادق است (در برخی از افسانه‌های جن و پری غیراخلاقی نیکی یا بدی و زیبایی یا زشتی هیچ نقشی به عهده ندارند). نشان دادن قطب‌های متضاد طبایع، به کودک امکان می‌دهد که به آسانی تفاوت میان دو قطب را دریابد در حالیکه اگر شخصیت‌ها به زندگی واقعی نزدیک‌تر و برخوردار از همه‌ی پیچیدگی‌های آدم‌های واقعی بودند، کودک بدین آسانی به این موضوع دست نمی‌یافت. برای درک ابهام و پیچیدگی‌ها، کودک باید صبر کند تا آنکه شخصیت نسبتاً استواری بر پایه‌ی همانند سازی‌های مثبت به دست آورد. در این صورت است که کودک بصیرت لازم را برای درک این مطلب به دست می‌آورد که مردمان با یکدیگر تفاوت دارند و در نتیجه هر کس باید انتخاب کند که در آینده چه خواهد بود. اخذ این تصمیم اساسی که مبنای تحول بعدی شخصیت است بر اثر قطبی بودن افسانه‌های جن و پری آسان می‌گردد.

وانگهی، انتخاب‌های کودک آنقدرها بستگی به نیکی در مقابل بدی یا بستگی به شخصیتی که نظر مساعد او را به خود جلب کند یا کسی که نفرت او را برانگیزد ندارد. هر قدر شخصیت خوب، ساده‌تر و سراسرتر باشد، همانند سازی با او و رد شخصیت بد برای کودک آسان‌تر است، کودک به خاطر نیکی و قوای قهرمان خود را با او همانند نمی‌سازد. بلکه بدان سبب خود را با او همانند می‌سازد که وضع قهرمان جاذبه‌ی ژرف مثبتی را در او به وجود می‌آورد. کودک از خود نمی‌پرسد که آیا می‌خواهم خوب باشم؟ بلکه می‌پرسد: «می‌خواهم همانند چه کسی باشم؟». کودک برای اخذ تصمیم درباره‌ی این انتخاب، خود را با شوق و از روی کمال رغبت به درون وجود شخصیت مورد علاقه می‌افکند. هر گاه این شخصیت، چهره‌ای نیک باشد کودک نیز بی‌تأمل تصمیم می‌گیرد که او هم نیک باشد.

در افسانه‌های جن و پری غیر اخلاقی اثری از قطبی کردن یا در کنار هم قرار دادن چهره‌های خوب و بد دیده نمی‌شود چرا که قصه‌های غیر اخلاقی هدفی کاملاً متفاوت را دنبال می‌کنند. به طور مثال افسانه‌هایی چون «گربه‌ی چکمه پوش» [۷] که نشان‌دهنده‌ی موفقیت قهرمان از راه توسل به نیرنگ می‌باشد یا «جک» [۸] در قصه‌ای به همین نام که گنج غول را می‌رباید. به ساختن سرشت کودک از راه تشویق انتخاب میان خوب و بر نمی‌پردازند، بلکه به او امید می‌دهند که ضعیف‌ترین‌ها هم می‌توانند (از هر راهی) در زندگی توفیق یابند. بعلاوه برخی چنین استدلال می‌کنند که اخذ تصمیم به خوب بودن وقتی شخص خود را چنان ناچیز بیندارد که بترسد که هرگز موفقیتی به دست نیاورد، چه ارزشی دارد؟ در این

افسانه‌ها جنبه‌ی اخلاقی موضوع مهمی به شمار نمی‌رود بلکه مهم حصول اطمینان از این مطلب است که هر کس می‌تواند به طریقی به موفقیت دست یابد. مسئله وجودی بسیاری مهمی که در برابر این افسانه‌ها مطرح می‌شود اینست که آیا آدمی با اعتقاد قطعی به پیروزی بر مسائل و دشواری‌های زندگی باید با آن روبه‌رو شود یا با انتظار شکست در برابر این دشواری‌ها؟ کش مکش‌های ژرف درونی که از انگیزش‌های اولیه و هیجان‌های شدید ما سرچشمه می‌گیرند در قسمت عمده‌ی کتاب‌های امروزی کودکان نادیده گرفته می‌شوند و در نتیجه کودک را در راه مقابله با آنها یاری نمی‌کنند. اما کودک در معرض احساس‌های یأس‌آور تنهایی و ترک شدن قرار دارد و بیشتر اوقات دست‌خوش دل‌نرانی‌های سخت است. چه بسیار اتفاق می‌افتد که کودک توانایی بیان این احساس‌ها را با کلام ندارد و یا آنکه می‌کوشد تا بطور غیرمستقیم آن را بیان کند، مثل ترس از تاریکی یا ترس از فلان حیوان یا دل‌نگرانی درباره‌ی کالبد خودش. چون پذیرفتن وجود اینگونه هیجان‌ها باعث ناراحتی پدر و مادر است. معمولاً می‌کوشند تا آنها را نادیده انگارند و یا بر اثر دل‌نگرانی خودشان اینگونه اظهار ترس‌ها را ناچیز می‌شمارند، به تصور آنکه ترس کودک را از این راه تسکین می‌دهد.

افسانه‌ی جن و پری به عکس، این دل‌نگرانی‌ها و معماهای وجودی را بسیار جدی می‌گیرد و به طور مستقیم به آنها می‌پردازد، به نیاز دوست داشته شدن، به ترس از بی‌ارزش شمرده شدن، به عشق به زندگی و به بیم از مرگ. بعلاوه افسانه‌ی جن و پری راه‌حلی را ارائه می‌دهد که کودک در حد فهم خود می‌تواند درک کند. بطور مثال افسانه‌های جن و پری معملاً آرزوی زندگی جاویدان را گاهی با این گونه نتیجه‌گیری مطرح می‌سازند: «اگر نمرده باشی، هنوز زنده‌اند.» پایان برخی افسانه‌های دیگر چنین می‌گویند: «از آن پس آنها با خوشبختی و سعادت زندگی کردند.» اما روشن است که این طرز بیان به هیچ‌رو کودک را نمی‌فریبد که زندگی جاویدان میسر است. بلکه به طور مسلم نشان می‌دهد که فقط یک چیز می‌تواند نیش دردناک را از محدوده‌ی تنگ عمر آدمیان از زمین بیرون بکشد و آن ایجاد رشته‌های الفت واقعاً رضایت‌بخش با دیگری است. افسانه‌ها می‌آموزند که وقتی کسی در این کار توفیق یابد به حد نهایی امنیت عاطفی در حیات خویش و به دائمی‌ترین رابطه‌ای که برای آدمی میسر است، دست یافته است و این تنها موضوعی است که می‌تواند بیم از مرگ را در آدمی از میان ببرد. افسانه‌های جن و پری همچنین می‌گویند که هر گاه آدمی به عشق واقعی در دوران رشد کامل خود دست یابد، دیگر نیازی به آرزوی عمر جاویدان ندارد و این چیزی است که در پایان برخی دیگر از افسانه‌های جن و پری بیان می‌شود: «آنها از آن پس سالیان دراز خوشبخت و شادمان زندگی کردند.»

برخی افراد بی‌اطلاع ممکن است اینگونه نتیجه‌گیری را برآوردن غیرواقع بینانه‌ی آرزوی کودک به شمار آورند در حالیکه پیام مهم افسانه‌های جن و پری را به کودک از یاد می‌برند. این افسانه‌ها به کودک می‌گویند که با ایجاد رابطه‌ی درست و

راستین با شخص دیگر، آدمی از دل نگرانی جدایی که اندیشه‌ی او را به طور دائم به خود مشغول می‌دارد رها می‌گردد. غم جدایی موضوع اصلی بسیاری از افسانه‌های جن و پری است اما نتیجه‌ی این افسانه‌ها همواره شادی بخش است. این قصه‌ها همچنین می‌گویند که دستیابی به چنین نتیجه‌ای هر گاه کودک (به خلاف امید و باور خویش) همچنان به دامن مادر بیاویزد امکان پذیر نخواهد شد. هر گاه بکوشیم که به خاطر رهایی از غم جدایی و دل نگرانی از مرگ، نومیدانه به پدر و مادر خود در آویزیم سرانجام با بی‌رحمی مجبور به ترک خانه و خانواده خواهیم شد، همانطور که در افسانه‌ی هانسل و گرتل روی می‌دهد.

قهرمان افسانه‌ی جن و پری (که در واقع همان کودک است) فقط با تفحص و کاوش در جهان خارج می‌تواند به یافتن خویشتن خویش در این جهان توفیق یابد. او با این کار، انسان دیگری را نیز می‌یابد که همپای او موفق خواهد شد که از آن پس با خوشبختی و سعادت زندگی کند بی‌آنکه دیگر هرگز ملزم به احساس غم جدایی باشد. افسانه‌ی جن و پری رو به سوی آینه دارد و با بیانی که کودک در ذهن خودآگاه و ذهن ناخودآگاه خود می‌تواند دریابد او را راهنمایی می‌کند تا آرزوهای کودکانه‌ی وابستگی را رها سازد و به هستی مستقل رضایت‌بخش تری دست پیدا کند.

کودکان امروزی دیگر در محیط امن خانواده‌های گسترده و یا در جوامع کاملاً همبسته زندگی و رشد نمی‌کنند، بنابراین حتی بیش از اعصاری که افسانه‌های جن و پری ساخته و پرداخته شدند، نیازمند ارائه‌ی تصاویر قهرمانانی می‌باشند که ناچاراند یک‌ه و تنها در جهان خارج دل به دریا بزنند و بی‌آنکه سر انجام حوادث را بدانند، با اتخاذ راه راست و به اتکای اعتماد به نفس استوار، به محیط‌های امنی در جهان دست پیدا کنند.

قهرمان افسانه‌ی جن و پری نیز همچون کودک امروزی که اغلب خود را تنها و بی‌کس حس می‌کند گاهی راه خود را به تنهایی ادامه می‌دهد اما چیزهای ساده‌ای چون یک درخت یا یک حیوان یا خود طبیعت یا هر چیز دیگری که با قهرمان در تماس است و کودک بیش از بزرگسال خود را با آن نزدیک احساس می‌کند به او یاری می‌رسانند. سرنوشت این قهرمانان، کودک را قانع می‌سازد که او نیز مانند آنان ممکن است خود را در جهان، رانده و رها شده احساس کند در حالی که در میان تاریکی، کورانه پیش می‌رود. با اینهمه مانند آنان در جریان زندگی در هر گام راهنمایی خواهد شد و هر کمکی که بدان نیاز داشته باشد، به دست خواهد آورد. امروزه حتی بیش از زمان‌های گذشته کودک نیاز دارد که با ارائه‌ی تصویر یک آدمی منزوی که قادر است روابطی پرمعنی و ثمربخش با جهان پیرامون خویش برقرار سازد، اطمینان و قوت قلب را بدست آورد.

[۱] - نارسایی: وضع هستی آدمی که در آن برای انتخاب یک راه حل مساعد متحیر یا میان انتخاب یکی از چند راه حال نامساعد مخیر است.

آلمان معروف می‌باشند پرداخته‌اند.

«دخترک کلاه‌قرمزی» نخستین عشق من بود. احساس می‌کردم که اگر می‌توانستم با دخترک کلاه‌قرمزی ازدواج کنم به کمال خوشبختی دست می‌یافتم. این گفته‌ی چارلز دیکنز روشن می‌سازد که او نیز مانند میلیون‌ها کودک ناشناخته در سراسر جهان و در اعصار مختلف بر اثر افسانه‌های جن و پری افسون شده بود. دیکنز حتی در اوج شهرت جهانی، تأثیر عمیقی را که شخصیت‌های شگفت‌انگیز و حوادث افسانه‌های جن و پری بر او و بر نبوغ خلاق او داشته است، اذعان نمود. او بارها کسانی را که به اتکای خریدپیشگی حقیر و ناآگاهانه‌ی خویش، بر عقلایی ساختن این قصه‌ها و تصفی‌های آنها از مطالب به اصطلاح نامناسب یا ممنوع ساختن آنها اصرار ورزیده و بدین‌سان کودکان را از غنی‌سازی زندگی‌شان به وسیله‌ی افسانه‌های جن و پری محروم ساخته‌اند، تحقیر نموده‌اند. دیکنز دریافته بود که تصاویر افسانه‌های جن و پری بهتر از هر چیز دیگری ر جهان، کودک را در راه انجام مشکل‌ترین و مهم‌ترین و ارضا‌کننده‌ترین وظیفه‌اش یاری می‌دهد: دستیابی به خودآگاهی کامل‌تر به منظور تنظیم فشارهای مبهم و در هم ناخودآگاه.

امروزه نیز همچنین گذشته اذهان کودکان خلاق و متوسط را می‌توان به وسیله افسانه‌های جن و پری به سوی درک امور عالی در زندگی گشود. به گونه‌ای که به آسانی به درک لذت آثار بزرگ ادبی و هنری موفق گردند. بطور مثال لویی ماک‌نیس شاعر انگلیسی می‌گوید: «قصه‌های واقعی جن و پری همواره برای من به عنوان یک انسان، دارای مفهومی عمیق بود، حتی هنگامی که در مدرسه شبانه روزی دولتی بودم و در آنجا اقرار به این امر باعث بی‌آبرویی می‌گردید. به خلاف آنچه بسیاری از مردم امروزی می‌گویند، یک قصه‌ی جن و پری که دست کم از نوع قصه‌های مردمی سنتی باشد موضوعی است که از بسیاری رمان‌های معمولی واقع‌گرا که تأثیری عمیق‌تر از ستون شایعات روزنامه‌ای ندارند، اصیل‌تر است. من از افسانه‌های مردمی و قصه‌های پیچیده‌تر جن و پری مثل قصه‌های هانس اندرسن یا اساطیر خایان نروژی و قصه‌هایی چون آلیس و نوزادان آبی آغاز کردم و در حدود دوازده‌سالگی فارغ‌التحصیل شدم و به شهبانوی سرزمین پریان رسیدم.

منتقدان ادبی مانند چسترتون و لوئیس احساس می‌کردند که قصه‌های جن و پری «یک رشته کاوش معنوی» می‌باشد و به همین جهت از حداکثر شباهت با زندگی واقعی برخوردارند چرا که زندگی آدمی را چنان می‌نمایانند که گویی از درون آن مشاهده یا احساس یا پیش‌بینی می‌شود.

افسانه‌های جن و پری به خلاف اشکال دیگر ادبیات، کودک را به سوی کشف هویت و استعداد ذاتی‌اش رهبری می‌کنند و به او می‌آموزند که برای تکامل بیشتر سرشت یا منش او چه تجربه‌هایی ضروری است. افسانه‌های جن و پری می‌فهمانند

که با وجود بدبختی، یک زندگی ثمربخش و خوب در دسترس آدمی قرار دارد به شرط آنکه از پیکارهای پرخطری که بی‌آنها هرگز کسی قادر به تحصیل هویت حقیقی خویش نیست نهراسد. این قصه‌ها وعده می‌دهند که اگر کودک جرات کند و در این تکاپوی مهیب و طاقت‌فرسا درگیر شود، نیروهای نیک‌خواه به یاری‌اش می‌رسند و او موفق می‌شود. این قصه‌ها همچنین هشدار می‌دهند که هر کس در به خطر انداختن خویشتن برای تحصیل هویت، بیش از حد ترسو و کوتاه‌اندیش باشد ناچار است به یک زندگی مبتذل خو کند، البته اگر سرنوشتی بدتر از آن برایش مختوم نباشد.

کودکان نسل‌های گذشته که افسانه‌های جن و پری را دوست داشتند و اهمیت آنها را احساس می‌کردند، همواره دچار تحقیر فضل‌فروشان بودند چنان‌که برای ماک‌نیس روی داد. امروزه بسیاری از کودکان ما دچار محرومیت شدیدتری می‌باشند چرا که از بخت‌آشنایی با داستان‌های جن و پری به کلی بی‌بهره‌اند. در واقع بسیاری از کودکان امروزی، داستان‌های جن و پری را فقط به اشکال آرایش شده و ساده شده می‌شناسند که باعث تضعیف مفهوم آنها و سلب ارزش عمیق آنها می‌شود. منظورم نمونه‌هایی از قصه‌های جن و پری است که در فیلم‌ها و نمایش‌های تلویزیونی مورد استفاده قرار می‌گیرد و این افسانه‌ها را به یک رشته سرگرمی‌های بی‌معنی بدل می‌سازد.

در طول قسمت عمده‌ی تاریخ بشر، زندگی معنوی کودک، گذشته از تجربه‌های نخست او در چهارچوب خانواده، متکی بر اسطوره‌ها و قصه‌های دینی و افسانه‌های جن و پری بوده است. این ادبیات سنتی، قوه‌ی تخیل کودک را تغذیه و خیال‌پروری او را تحریک می‌نموده است. در همین حال به علت این‌که این قصه‌ها پاسخ مهم‌ترین پرسش‌های کودک را در خود داشته‌اند، عامل مهمی در راه تربیت اجتماعی کودک به شمار می‌رفتند. اسطوره‌ها و افسانه‌های کهن دینی که با آنها در رابطه نزدیک می‌باشند، ماده‌ی خام لازم را به کودک عرضه می‌کردند تا بر آن پایه مفاهیم خود را از مبداء جهان و هدف آن و درک خود را از آرمان‌های اجتماعی که هر کودک ممکن است خود را با الگوی آن منطبق سازد، شکل بخشد. تصاویر آشیل، قهرمان شکست‌ناپذیر و اولیس قهرمان حيله‌گر اودیسه از این زمره بوده‌اند. همچنین است تصویر هرکول که تاریخ زندگی او نشان می‌داد که حتی نیرومندترین انسان ممکن است به نظافت کثیف‌ترین اسطبل‌ها بپردازد بی‌آنکه لطمه‌ای به حیثیت او وارد شود و تصویر سن‌مارتن که بالاپوش خود را به دو نیم کرد تا گدای بی‌نوایی را بپوشاند. اسطوره‌ی اودیپ قرن‌ها پیش از فروید به تصویری بدل گردید که به ما امکان می‌داد مسائل کهنسالی را که همواره نو و تازه‌اند و بر اثر عقده‌های پیچیده و احساس‌های دو ارزشی ما نسبت به پدران و مادرانمان در برابر ما مطرح می‌شود درک کنیم. فروید به این قصه‌ی کهنسال اشاره نمود تا ما را از وجود دیگ هفت جوش و ناگزیر هیجانانی که هر کودک مجبور است به شیوه‌ی خویش در سنی خاص با آن روبرو شود آگاه سازد.

در تمدن هندو، قصه‌ی راما و سیتا که درباره‌ی دلآوری‌های صلح‌آمیز و عشق پرشور این دو نسبت به یکدیگر سخن می‌گوید، الگوی روابط عاشقانه و زناشویی به شمار می‌رود. بالاتر از آن، فرهنگ هندو هر مرد یا زن را متعهد می‌سازد که این اسطوره را در زندگی خود از نو زنده کند. هر نوعروس هندو را روز ازدواج «سیتا» می‌خوانند و او باید در جریان جشن عروسی رفتار و حرکات برخی قطعات این اسطوره را تقلید نماید.

در افسانه‌ی جن و پری فراگردهای درونی فرد، تجسم خارجی پیدا می‌کنند و چون به وسیله‌ی شخصیت‌ها و رویدادهای قصه نشان داده می‌شوند قابل فهم می‌گردند. به همین علت است که در طب سنتی هندو، به کسی که دچار آشفتگی روانی بود یک افسانه‌ی جن و پری را که نمایشگر مسئله‌ی خاص او بود می‌دادند تا در آن باره به تفکر بپردازد و انتظار داشتند که با تعمق در قصه، شخص بیمار ماهیت بن‌بستی ر که در زندگی خود از آن رنج می‌برد و همچنین امکان حل آن را به شکل تصویر ذهنی مشاهده کند. القائات این یا آن افسانه‌ی جن و پری درباره‌ی امیدها و یأس‌های آدمی و درباره‌ی طرز غلبه بر محنت‌ها به بیمار امکان می‌داد که نه تنها راه خروج از پریشانی خود بلکه راهی برای بازیابی خویشتن به دست آورد چنان‌که قهرمان قصه به دست می‌آورد.

اما اهمیت اصلی افسانه‌های جن و پری برای فردی که دوران رشد را می‌گذرانند در چیزی غیر از آموختن رفتارهای درست در این جهان خاکی است. بعلاوه دین و اسطوره‌ها و حکایات سرشار از این‌گونه مطالب خردمندانه‌اند. قصه‌های جن و پری نه مدعی توضیح جهان بدان گونه که هست می‌باشند و نه آنچه را که آدمی باید انجام دهد توصیه می‌کنند. اگر چنین بود بیمار هندو(که از آن سخن رفت) وادار می‌شد که از یک الگوی رفتاری اجباری پیروی کند که البته این روش، درمان بد به شمار نمی‌رفت بلکه درمان اسفبار و ضددرمان محسوب می‌گردید، افسانه‌ی جن و پری بدین سبب دارای جنبه‌ی درمانی است که بیمار با تعمق در آنچه قصه درباره‌ی او و درباره‌کش مکش‌های درونی در این لحظه از حیات او بیان می‌کند، راه حل‌های خاص خود را به دست می‌آورد. محتوای افسانه‌ای که انتخاب شده عموماً ربطی با زندگی ظاهری بیمار ندارد بلکه با مسائل درونی او که نامفهوم و در نتیجه حل‌نشده به نظر می‌رسند در رابطه‌ی بسیار نزدیک می‌باشد. افسانه‌ی جن و پری به طور صریح به دنیای خارج اشاره‌ای نمی‌کند هرچند که ممکن است به گونه‌ای واقع‌بینانه شروع شود و همه‌ی واقعیات روزانه را در خود تنیده داشته باشد. واقع‌بینانه نبودن ماهیت این‌گونه افسانه‌ها (که خردگرایان کندذهن بر آن خرده می‌گیرند) عامل مهمی به شمار می‌رود چرا که محرز می‌سازد که دادن اطلاعات مقید درباره‌ی جهان خارج، مورد نظر افسانه‌های جن و پری نیست بلکه نشان دادن فراگردهای درونی است که در وجود یک فرد در کار می‌باشند.

در اغلب فرهنگ‌ها خط فاصل روشنی میان اسطوره‌ها از یک سو و قصه‌های مردمی کهن یا فسانه‌های جن و پری از سوی دیگر وجود ندارد. اینها همه ادبیات جوامع پیش از پیدایش نوشتار را تشکیل می‌دادند. زبان‌های مردمان شمالی اروپا برای این هر دو دسته تنها یک لغت دارند: «Saga» آلمانی‌ها لغت «Sage» را به اسطوره‌ها اختصاص داده و افسانه‌های جن و پری را Marchen می‌نامند. جای تأسف است که اصطلاح انگلیسی و فرانسوی برای همه این قصه‌ها روی نقش جن و پری تأکید دارد در حالیکه در بسیاری از آنها سخنی از جن و پری در میان نیست. اسطوره‌ها و افسانه‌های جن و پری تنها هنگامی شکل قطعی به خود می‌گیرند که نوشته شوند و در معرض تغییر دائم نباشند. این قصه‌ها پیش از آنکه نوشته شوند بر اثر تکرارشان در طول قرون یا تلخیص شده یا بطور گسترده تکامل یافته‌اند یا برخی قصه‌ها با برخی دیگر مخلوط گردیده‌اند. همه این قصه‌ها به وسیله‌ی گوینده تغییر می‌یافت زیرا گوینده عناصری را به آنها می‌افزود که فکر می‌کرد بیشتر مورد علاقه‌ی شنوندگانش می‌باشد و یا به مسائل روز مورد علاقه‌ی خودش یا به مسائل خاص عصر خودش مربوط می‌گردید.

برخی قصه‌های جن و پری قصه‌های مردمی کهن از درون اسطوره‌ها بیرون آمده‌اند و بعضی نیز در داخل اسطوره‌ها جا داده شده‌اند. این هر دو شکلف مجموع تجارب هر جامعه‌ای را که مردمش خواسته‌اند خردمندی گذشتگان را به خاطر بسپارند و آن‌را به نسل‌های آینده انتقال دهند مجسم نموده‌اند. این افسانه‌ها بیشن‌های ژرفی را تدارک کرده‌اند که بشریت را در طی حوادث طولانی حیاتش پایدار ساخته است، میراثی که هرگز به شکلی چنین ساده و چنین مستقیم و چنین قابل فهم در اختیار کودکان قرار نگرفته است.

اسطوره‌ها و افسانه‌های جن و پری وجوه مشترک بسیار دارند، اما اسطوره‌ها به مراتب بیش از قصه‌های جن و پری دارای قهرمان با فرهنگی است که به شنونده به عنوان چهره و شخصیتی ارائه می‌شود که شنونده باید حداکثر کوشش خود را به کار ببندد تا در زندگی خود از او تقلید نماید.

اسطوره هم مانند افسانه‌ی جن و پری ممکن است یک کش‌مکش درونی را به گونه‌ای نمادی بیان نماید و راه حل آن را پیشنهاد کند اما این امر لزوماً کار اصلی اسطوره نیست. اسطوره موضوع خود را با کر و فر عرضه می‌دارد، سرشار از نیروی روحانی است و نیروی الهی در آن حضور دارد که به صورت قهرمانان فوق بشری دائماً بشر فانی را در زیر توقعات خود از پای در می‌آورند. گرچه ما آدمیان فانی ممکن است بیهوده بکوشیم تا مانند این قهرمانان باشیم اما مسلم است که همواره پست‌تر از آنان باقی خواهیم ماند.

چهره‌ها و رویدادهای افسانه‌های جن و پری هم کش‌مکش‌های درونی را شخصیت می‌بخشند و برجسته می‌سازند اما همواره با ظرافت نشان می‌دهند که چگونه می‌توان این کش‌مکش‌ها را حل کرد و گامهای بعدی که ما را به سوی انسانیت

برتر راهنمایی می‌کنند چیست. افسانه‌ی جن و پری به صورت ساده و خودمانی عرضه می‌شود و هیچ‌توقعی از شنونده ندارد. این شیوه مانع از این است که حتی خردسال‌ترین کودک احساس کند که در رفتار خاصی اجبار دارد و هرگز در او احساس حقارت به وجود نمی‌آورد. افسانه‌ی جن و پری نه تنها توقعی ندارد بلکه به کودک اطمینان می‌بخشد و به آینده امید می‌دهد و حاوی وعده‌ی فرجامی نیکوست. از این‌روست که لوییس کارول افسانه‌ی جن و پری را هدیه‌ی عشق می‌نامد و این سخنی است که به سختی درباره‌ی اسطوره صادق است.

بدیهی است که این معیارها با هر قصه‌ای که در مجموعه‌ای گردآمده و نام «افسانه‌ی جن و پری» بدان داده شده باشد منطبق نیست. بسیاری از این گونه قصه‌ها سرگرمی‌های ساده یا افسانه‌های هشداردهنده یا حکایت می‌باشند. اگر حکایت باشند به کمک کلمات یا اعمال یا رفتار (هر چند که تخیلی باشند) آنچه را که آدمی باید انجام دهد بیان می‌کنند. حکایت‌ها یا جنبه‌ی اخلاقی دارند و طلب می‌کنند و تهدید می‌نمایند و یا تنها سرگرم کننده‌اند. برای تشخیص اینکه آیا یک قصه، افسانه‌ی جن و پری یا چیز دیگر است باید این پرسش را مطرح نمود که آیا حقا می‌توان آن را هدیه‌ی عشق به یک کودک نامید و این شیوه‌ی نسبتاً خوبی برای وصول به گونه‌ای طبقه‌بندی است.

برای درک طرز برداشت کودک از افسانه‌های جن و پری، قصه‌های جن و پری بسیاری را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم که در آنها قهرمان جوان، غولی را که باعث هراس اوست یا حتی زندگیش را تهدید می‌کند، گول می‌زند. این نکته که کودک به فراست منظور از این «غول‌ها» را درمی‌یابد در واکنش خودبخود یک کودک پنج‌ساله نشان داده شده است.

مادری بر اثر مباحثه درباره‌ی اهمیت افسانه‌های جن و پری برای کودکان، تشویق شد و تردید خود را در گفتن این گونه قصه‌های «خون‌آلود» و «تهدیدکننده» برای پسر خردسالش کنارگذارد. این مادر از گفتگو با پسرش می‌دانست که فرزند قبلاً خیال‌پردازی‌هایی درباره خوردن و خورده شدن آدم‌ها داشته است. پس قصه‌ی «جک غول‌کش» را برایش گفت. واکنش پسر در انتهای قصه چنین بود: «چیزی به اسم غول وجود ندارد. وجود دارد؟» و پیش از آن که مادر بتواند پاسخ مطمئن‌کننده‌ای را که بر سر زبان داشت به کودک بدهد (و این پاسخ ارزش قصه را در نظر کودک از میان می‌برد) کودک ادامه داد: «اما چیزهایی به اسم آدم بزرگ‌ها هست و آنها مثل غول‌اند.» مشاهده می‌شود که این پسرک پس از پنج سال پیام دلگرم‌کننده‌ی قصه را می‌فهمید و این پیام چنین بود: «گرچه بزرگ‌ترها ممکن است مانند غول‌های هراسناک، با تجربه باشند یک پسر زیرک می‌تواند بر آنها غلبه کند.»

حکایت این کودک یکی از علل بی‌میلی بزرگ‌ترها را در گفتن قصه‌های جن و پری برای کودکان، برملا می‌سازد چرا که ما از اینکه گه‌گاه در نظر کودکان خود غولانی تهدیدگر به شمار می‌آییم، احساس ناراحتی می‌کنیم اگرچه همین‌طور هم هستیم.

بعلاوه نمی‌خواهیم قبول کنیم که کودکان ما فکر می‌کنند که گول‌زدن یا دست انداختن ما کاری آسان است و از این فکر لذت بسیار می‌برند. اما افسانه‌های جن و پری را برای کودکان خود بگوییم یا نگوییم، بطوری که مثال این پسرک پنج‌ساله ثابت می‌کند، مسلماً ما در نظر آنان غول‌های خودپسندی هستیم که می‌خواهیم همه‌ی آن چیزهای شگفت‌انگیزی را که باعث قدرت و توان ما باشد برای خودمان حفظ کنیم. قصه‌های جن و پری به کودکان اطمینان می‌دهند که سرانجام قادر به غلبه بر غولان می‌باشند یعنی می‌توانند بزرگ شوند و همانند غول گردند و همان قدرت‌ها را به دست آورند و اینها «امیدهای سترگی است که از کودکان ما مرد می‌سازد.» نکته‌ی بسیار مهم اینست که اگر ما (پدران و مادران) این‌گونه افسانه‌های جن و پری را برای کودکان خود بگوییم بهترین دلگرمی را به آنان خواهیم داد یعنی این فکرشان را که قادرند بر غولان پیروز شوند، تأیید خواهیم کرد. در این مورد اگر کودک قصه را به نهایی بخواند نتیجه‌اش با آنکه قصه برای او گفته شود یکسان نیست، چرا که وقتی کودک قصه را تنها می‌خواند ممکن است فکر کند که فقط یک نفر (کسی که قصه را نوشته یا کتاب را تهیه کرده) گول‌زدن یا از میان بردن غول را تأیید می‌کند. اما وقتی پدر و مادر قصه را برایش بگویند کودک می‌تواند اطمینان پیدا کند که پدر و مادر خیال‌پردازی او را درباره‌ی انتقام گرفتن از تهدیدهایی که سلطه‌ی بزرگ‌ترها را در بردارد تأیید می‌کنند.